

واژه‌ ادب و موضوعات علوم ادبی

دکتر عباسعلی بهاری اردشیری

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

واژه «ادب» از کلماتی است که معنی آن همراه با تحول زندگی قوم عرب و انتقال آن از بدویت به مدنیت تغییر یافته و پی در پی معنای نزدیک به هم پیدا کرده است، تا این معنی را که امروز به ذهن متبادر می‌شود به خود گرفته است و آن عبارت از سخنی است رسا، که به نیت تأثیر در عواطف خواننده یا شنونده به شعر یا نثر انشاء شود.

در این مقاله سعی شده است که با کندوکاو در سنت نظم و نثر عرب کلمه ادب ریشه یابی شده و تحول معنای آن در طول تاریخ ادبیات عرب پی گرفته شود و انواع آن و مابه‌ازای معنایی آن در هر دوره استخراج گردد.

واژگان کلیدی: ادب، علم ادب، ادب نفس، ادب درس، اصول علم ادب، ارکان علم ادب، موضوعات علم ادب.

الف) واژه ادب

واژه ادب از کلماتی است که معنی آن همراه با تحول زندگی قوم عرب و انتقال آن از بدویت به مدنیت تغییر یافته و پی در پی معنای نزدیک به هم پیدا کرده است، تا این معنی را که امروز به ذهن متبادر می‌شود، به خود گرفته است و آن عبارت از سخنی است رسا،

که به نیت تأثیر در عواطف خواننده یا شنونده به شعر یا نثر انشاء شود.

اگر در عصر جاهلی درباره کلمه «ادب» کندوکاو کنیم، آن را در زبان شاعران نمی‌یابیم، بلکه به کلمه «ادب» به معنی کسی که مردم را به طعام فرا می‌خواند، برمی‌خوریم. در شعر طرفه ابن عبد آمده است:

نحن فی المشتاه ندعو الجفلی لاتری الآداب فینا یتقر

(طرفه، قصیده پنجم / ب ۴۶)

یعنی: «ما در قشلاق دعوت عام می‌کنیم و آداب ما در دعوت به طعام تبعیض قائل نمی‌شود.»

مأدبه به معنی خوراکی که مردم بدان دعوت می‌شوند، نیز، از همین ریشه است. از اشتقاق این لغت «ادب، یادب» می‌باشد؛ یعنی: طعامی آماده کرد، یا به طعامی دعوت کرد.

گذشته از بیت طرفه، شعر دیگری که دلالت بر انتقال کلمه ادب از معنای حسی مذکور به معنی دیگری داشته باشد، در دست نیست. در زبان حضرت رسول (ص) این کلمه در معنای اصلاح و پرورش اخلاقی به کار گرفته می‌شود:

«ادبني ربي فاحسن تأديبي» (ابن الاثير، ج ۱، ص ۲)

شاعر مخضرم، سهم بن حنظله عنوی، نیز کلمه ادب را به همین معنی به کار برده است:

لا يمنع الناس مني ما اردت ولا اعطيهم ما ارادوا حسن ذا ادب

(سهم بن حنظله عنوی، قصیده دوازدهم / ب ۳)

یعنی: «هر آن چه از دیگران بخواهیم مانعش نمی‌شوند ولیکن همه آن چه را که دیگران از من بخواهند، ندهم و این دلیل بر «احسن ادب» است؛ یعنی پرورش اخلاقی که در عمل مبتنی بر وفق طبیعت یا پیشامد نیست.»

چه بسا کلمه ادب در عصر جاهلی نیز در همین معنی اخلاقی به کار رفته باشد؛ ولیکن

نصی که این حدیث را تأکید کند به دست ما نرسیده است.

کارلوالینو (۱۹۸۳-۱۸۸۲) با این فرض، که ادب، مقلوب «دآب» است، بر این عقیده است که ادب در جاهلیت به معنی سنت و سیرت پدران استعمال می‌گردیده است. در واقع، اعراب همچنان که جمع «بئر» را با «آبار» و جمع «رای» را «آرا» می‌آورند، دآب را هم به آداب جمع بسته‌اند و بعدها پنداشته‌اند که آداب جمع کلمه ادب است و ادب در معنی سنت و سیرت به «دآب» در زبان‌شان رایج و معمول شده است و ادب را به معنی خوی و عادت پسندیده گرفته‌اند. (کیارلوالینو، ص)

اما این فرض، بعید است. قریب به ذهن آن است که کلمه از معنی حسی آن (دعوت به طعام) به معنی ذهنی (دعوت به بزرگ منشی‌ها و اخلاق ستوده) انتقال یافته باشد؛ همچنان که پاره‌ای از اسماء معانی دیگر نیز، نخست، در معانی حسی و حقیقی مربوط به خود به کار رفته‌اند و سپس به مفهوم ذهنی و مجازی در همان راستا انتقال یافته‌اند.

در عصر بنی امیه می‌بینیم که کلمه ادب در معنی اخلاقی و تربیتی استعمال می‌شود، و پیش از پایان آن دوره معنای دیگر و جدیدی که معادل با کلمه «آموزش» باشد، بدان افزوده می‌شود.

عده‌ای از معلمین که خلیفه زادگان را طبق نظر خلفا بر فرهنگ عربی تعلیم می‌دادند، «مؤدیین» نامیده شدند. اینان به فرزندان خلفا شعر و خطبه و اخبار و انساب و «ایام» عرب مربوط به دوره جاهلی و اسلامی را می‌آموختند و این استعمال جدید، مجال آن را پدید آورد که «ادب» در مقابل کلمه علم قرار گیرد و علم در آن روزگار به دانش شریعت اسلامی، از قبیل فقه، حدیث پیامبر، و تفسیر قرآن اطلاق می‌شد.

آن گاه که به عصر عباسیان می‌رسیم، کاربرد «ادب» معنایی چون آموزش و پرورش به ذهن متبادر می‌نماید؛ چنانکه ابن مقفع (متوفی ۶۴۲ هـ) در رساله‌اش، پندهای اخلاقی و اندرزهای سیاسی را الادب الصغیر و الادب الکبیر نامید و ابو تمام (متوفی ۲۳۲ هـ) بخش سوم دیوان الحماسه را «باب الادب» نام نهاد؛ که برگزیده‌ای است از اشعار نغزدر

مضامین اخلاقی. این معنی نیز بر بخشی از صحیح بخاری (متوفی ۲۵۶هـ) به نام کتاب الادب نوشته ابن معتمر (متوفی ۲۹۶هـ) منطبق است.

به علاوه، در همین دوره - یعنی قرن دوم و سوم هجری - و پس از آن، کلمه ادب را بر شناخت اخبار و اشعار عرب اطلاق می‌کردند و تألیفاتی در این موضوع پرداخته شد که آن را کتب ادب نامیدند؛ مانند: البیان و التبیان اثر جاحظ، که مجموعه‌ای است از اشعار و اخبار و خطبه‌ها و نکات جالب، با بسیاری اظهار نظرهای انتقادی و سخن سنجانه و نیز الکامل فی اللغة و الادب تألیف مبرد، که وجه نظرش «بحث در واژه‌ها است» نه مانند جاحظ «سخن سنجی»؛ چون در آن عصر فن نثر نویسی زو به پیشرفت بود و نمونه‌هایی از رساله‌های منثور نیز ارائه شد - در آغاز کتاب آمده است: «هذا کتاب الفناه یجمع ضروباً من الادب مابین کلام منثور و شعر مرصوف و مثل سائر و موعظه بالغه و اختیار من خطبه شریفه و رساله بلیغه». (مبرد، الکامله فی اللغة و الادب) و باز از کتابهای ادب بدین معنا، عیون الاخبار ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶هـ) و عقاید الفرید ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸هـ) و زهر الادب خصری (متوفی ۴۵۳هـ) می‌باشد.

اما، کلمه ادب در معنی «آموزشی» - که به دو فن نظم و نثر و نکات و لطایف مربوط بدان مختص است - متوقف نماند، بلکه توسعه یافت و احیاناً شامل همه معارف غیر مذهبی که انسان را از جهت اجتماعی و فرهنگی ارتقاء می‌دهد، گردید؛ زیرا که سبب رشد اجتماعی و ارتقاء سطح فرهنگ انسان می‌گردد. مثلاً حسن ابن سهل (متوفی ۲۳۶هـ) گفته است: و «آداب» ده گونه است که سه گونه از آن عربی است: شعر و انساب و شناخت ایام....

کلمه ادب را در این معنی گسترده نزد اخوان الصفا نیز می‌یابیم. در رسایل ایشان، «ادب» علاوه بر علوم لغت و بیان و تاریخ و اخبار، به جادو و کیمیا و حساب و آیین تجارت و معاملات نیز دلالت می‌کند. (رسایل اخوان الصفا، رساله هفتم، بخش ریاضی)

تا این که به قرن هشتم هجری می‌رسیم و می‌بینیم که این کلمه شامل انواع معرفت - به ویژه علوم بلاغیت و لغت - می‌شود. و از این رو است که ابن خلدون می‌گوید: «ادب یعنی از برداشتن اشعار و اخبار عرب و دانستن مجملی از هر علم» (ابن خلدون، ص ۸) و نیز از قرن سوم به بعد کلمه ادب بر مجموعه آیین‌هایی دلالت می‌کند که طبقه بخصوصی از مردم بایستی رعایت کنند و در این معنی کتاب‌های بسیاری نوشته شده است؛ مانند: کتاب ادب الکتاب ابن قتیبه و ادب الندیم کیشاجم و به دنبال آن، کتب مختلفی در این موضوع - چون: ادب القاضی در آیین قضاوت و ادب الوزير در آیین وزارت و ادب الحدیث در آیین سخن گفتن و ادب الطعام در آیین غذا خوردن و ادب المعاشره در آداب مجالست و ادب السفر و غیره - نوشته شده است.

در اشعار و لطایف نیز در بسیاری موارد مدلول کلمه ادب بدین صورت آمده است. از اواسط قرن گذشته، کلمه ادب به دو معنی دلالت می‌کند: یک معنای «کلی» در مقابل «Literature»؛ که فرانسویان با هر نوشته‌ای در هر موضوع و به هر سبک اطلاق می‌کنند، خواه علمی باشد، یا فلسفی، یا ادبی به معنای ویژه؛ پس هر چه محصول خرد یا احساس است ادب نامیده می‌شود. اما در معنای «خاص» مراد از ادب تنها معانی و مقاصد نیست، بلکه باید تعبیر چنان زیبا باشد که در عواطف خواننده یا شنونده اثر کند؛ بدانگونه که در فن شعر و انواع نثر ادبی از خطابه و تمثیل و داستان و نمایشنامه و مقاله؛ معلوم و معهود است. (ضیف عصر جاهلی، ص ۱۶)

مفهوم ادب از نظر عصر فروخ:

ادب - همان‌طور که گفته شد - دارای معانی چندی است: دعوت به مهمانی کردن و تهذیب نفس و تعلیم و ...، لکن مقصود از ادب در این جا مجموعه آثار کلامی نغز بر جای مانده به نظم و نثر است و ادیب به این معنی، کسی است که بتواند اثر ادبی بیافریند. ادب ملکه، مهارت و استادی است که راسخ در نفس ادیب - مانند مهارت در دیگر

صنعت‌ها - می‌باشند. (فرخ، ج ۱، ص ۴۲)

دانش‌های عربی در شرح‌المفتاح چنین ذکر شده است: «بدان که علم عربیت که آن را علم ادب نامند علمی است که به وسیله آن از خطا کردن در خواندن و نوشتن کلام عرب احتراز می‌شود.» (فرخ، ج ۱، ص ۴۲)

آقای محمد رضا حکیمی در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام به نقل از الواسیط چنین گفته است: «الادب کل ریاضه محموده یتخرج بها الانسان فی فضیله من الفضائل.» (حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام)

یعنی: «ادب هر ریاضت ستوده‌ای است که انسان در پی آن صاحب یکی از فضیلت‌های اخلاقی و نفسانی می‌شود.»

ادبیات هر قوم، نثر و شعر آن قوم است؛ یعنی نتایج عقول و پروده‌های قریحه و آفریده‌های خیال آنان و نمونه‌های بیان ایشان. و همین‌هاست که نفس را تهذیب و عقل را ازیب و زبان را استوار می‌گرداند، به این دلیل آن‌ها را در فرهنگ عربی «ادب اللغه» گویند: (حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام)

علم ادب

علم ادب عبارت است از علمی که با آن می‌توان خود را از خلل در کلام دور نگه داشت.

«ادب - ۱ - (ع) (اد) دانش، فرهنگ، معرفت، روش پسندیده، خوی خوش؛ آداب جمع آن است.

علم ادب علمی است که با تسلط بر آن شخص می‌تواند درست شعر بگوید و خوب چیزی بنویسد و سخن درست را از نادرست و خوب را از بد تمیز دهد. قدما آن را شامل علوم صرف و نحو، لغت اشتقاق، معانی و بیان، بدیع، عروض و قافیه و بهره یافتن از هر علمی به قدر حاجت دانسته‌اند» (غمید، ذیل کلمه ادب، ص ۸۲) «و آن بر دو قسم است:

اكتسابی یا درسی: آن چه به درس و حفظ و نظر کسب گردد، ادب طبعی یا ادب نفس: اخلاق پسندیده و اخلاق نیکو را گویند» (معین، ج ۱، ص ۷۸).

ادب النفس و ادب الدرس: می‌دانیم که ادب بر دو قسم است: ادب نفس و ادب درس؛ ادب نفس را ادب طبع نیز می‌نامند که بعضی آن را چنین تعریف کرده‌اند:

ادب نفس یا ادب طبع، عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیده که با ذات انسان سرشته شده باشد. مرحوم ذکاءالملک فروغی (میرزا محمد حسین) (متوفی ۱۳۲۵هـ) ادب نفس را به اصطلاح حکما و صاحبان معرفت این چنین بیان کرده است:

دانش‌هایی که اسباب کمالات نفسانی شود، از قبیل: علم به حقایق اشیاء که از آن به حکمت و فلسفه تعبیر می‌نمایند. سایر علوم یا دانش‌ها را ادب درسی نامیده است، مثل: حساب و هندسه و طب و جغرافیا؛ که دانستن آن‌ها مستقیماً در طریق استعمال و ترکیب نفس انسانی واقع نمی‌شود، هر چند به طور غیر مستقیم و به قول اهل علم (ثانیاً و بالعرض) به ادب نفس کمک می‌کند. مخفی‌نماند که فضایل اخلاقی با علمی که موجب کمالات نفسانی می‌شود بسیار فرق دارد. مگر این که ادب درس را به دو قسم بدانیم؛ قسمی مستقیماً موجب تهذیب اخلاقی و قوای فطری می‌شود و قسمی که به طور مستقیم در این طریق واقع نیست، بلکه به طور غیر مستقیم در این راستا قرار می‌گیرد. (فروغی، تاریخ ادبیات)

ادب: عبارت است از فن معاشرت. حسن محضر - طور پسندیده، طریقه‌ای که پسندیده و صلاح باشد، اخلاق حسنه و فضیلت مردمی - حسن احوال در قیام و قعود حسن اخلاق و اجتماع. (دهخدا، ج ۵، ص ۱۵۴۸، ذیل کلمه ادب)

خصال حمیده: در بحر الجواهر آمده است که «ادب نیکی احوال و رفتار است در نشست و برخاست و خوش خویی و گرد آمدن خوی‌های نیک» (هاشمی، جواهر الادب) - «ادب النفس» اخلاق حسنه است در مقابل «ادب درس»

«تو ادب نفس بد اندیش کن بی ادبان را بادب خاموش کن

لقمان را گفتند ادب از که آموختی، گفت: از بی ادبان. اگر چه پیش خردمند خاموشی

ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی» (سعددی، گلستان)

- من لم یودبه الا یوان یودبه الزمان -

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف حق

(مولوی، مثنوی)

با ادب باش که سرمشق بزرگان ادب است فرق مابین بنی آدم و حیوان ادب است

(دهخدا، ج ۵، ص ۱۵۴۶)

صاحب العنایه گوید: «هر ورزش پسندیده که آدمی را به فضیلتی از فضایل سوق دهد

و ویژه او شود، ادب گفته شود».

ابوزید گوید: «ادب ملکه‌ای است که انسان را از آن چه ناسزا باشد باز می‌دارد» در

فتح القدر آمده است که «ادب مجموعه صفات نیک است» و در اصطلاح فقها، مراد از

ادب، ادب القاضی است؛ یعنی خصلتی که قاضی را سزاوار است که به جای آرد.

«نیکوتر این است که ادب را به ملکه تعبیر کنیم زیرا ملکه است که در روان آدمی

رسوخ می‌یابد و از این روی اگر ادب و مفهوم آن در نفس انسان رسوخ نکند و راسخ

نگردد نمی‌توان آن را ادب نامید» (دهخدا، ج ۵، ۱۵۴۶)

فروق بین تعلیم و تادیب:

«فروق بین تعلیم و تادیب، آن است که تادیب در مورد عادات و تعلیم در مورد شرعیات

استعمال می‌شود؛ به عبارت دیگر تادیب عرفی است و تعلیم شرعی؛ اولی دنیوی و

دومی دینی است. و گفته‌اند که تادیب با کلمه «ندب» قریب‌المعنی است و تجدایی بین این

دو، جز این نیست که تادیب در مورد تهذیب اخلاق و اصلاح عادات و «ندب» در مورد

ثواب آخرت مستعمل است...

و نیز گفته‌اند ادب نزد اهل شرع پرهیزگاری و نزد اهل حکمت و دانش نگاهداری و

صیانت.

دانشمندی گوید: ادب نشستن با خلق بر بساط صدق و پیروی حقایق است.» (دهخدا،

ج ۵، ص ۱۵۴۶)

تعریف علم ادب:

«علم ادب یا سخن سنجی از نظر قدما عبارت بوده است از معرفت به احوال نظم و نثر

از حدیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن» (فروغی، ص ۲۴)

و بعضی علم ادب را چنین تعریف کرده اند: «علم صناعی تعرف به اسالیب الکلام

البلیغ فی کل من احواله» (هاشمی، ص ۹، دهخدا، ج ۵، ص ۱۵۴۷).

یعنی: علم ادب، علمی است صناعی که شیوه‌های مختلف کلام رسا در هر یک از

حالات خود به وسیله آن شناخته می‌شود.

جرجی زیدان می‌نویسد: که علم ادب در اصطلاح علمای ادبیت مشتمل بر اکثر علوم

ادبی از قبیل نحو لغت تصریف، عروض، قوافی، صنعت، شعر، تاریخ انساب، می‌باشد. و

ادیب کسی است که دارای تمامی این علوم یا یکی از آنها باشد فرق بین ادیب و عالم

آن است که ادیب از هر چیزی بهتر و خوب‌ترش را انتخاب می‌کند و عالم تنها یک

مقصد را گرفته و در آن مهارت می‌یابد. (زیدان، ج ۲، ص ۹۵ و دهخدا ص ۱۵۴۸)

دانش ادب در نگاه ابن خلدون:

ابن خلدون در مقدمه خود می‌نویسد که علم ادب مانند سایر علوم موضوعی مشخص

ندارد که بحث از عوارض ذاتیه آن بشود.

تنها مقصود از این، ثمره و فایده آن است؛ که اجاده و مهارت یافتن در دو فن منظوم

و منثور باشد و آن چه در طریق حصول این ملکه واقع می‌شود از قبیل حفظ اشعار و

متون ادبیه و نحو و صرف علم انساب و تواریخ و غیر از این‌ها از مقدمات این علم

محسوب می‌گردد.

از این جهت است که متقدمین ادبای عرب علم ادب را این گونه تعریف کرده‌اند:

«الادب هو حفظ اشعار العرب و الاخبار و الاخذ من كل علم بطرف»

یعنی: «ادب عبارت است از حفظ اشعار و اخبار و بهره یافتن از هر علمی به اندازه

حاجت» (ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۷۴)

علوم اصلی ادبی از نظر ملا فیض:

در رساله فهرس العلوم تالیف فیض - که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس موجود

می‌باشد - علوم را به اعتبارات مختلف تقسیم نموده است:

در تقسیم اولی که مبنای سایر علوم نیز تقسیم مزبور است، علوم به سه دسته مهم،

یعنی: ادبیات و شریعات و فلسفیات تقسیم گردیده است. و مرحوم فیض در رساله مزبور

علوم ادبیه را به شرح زیر می‌آورد:

باب سوم در تقسیم علوم ادبی و محاورات است که به بیست و شش دانش تقسیم

شده و آن‌ها را به این شرح بیان نموده است:

«علم المحاوره، علم الحساب، علم قرائه الخط، علم کتابه الخط، علم اللغة، علم

الاشتقاق، علم الصرف، علم النحو، علم المعانی، علم البیان، علم البدیع، علم العروض

یعنی علم اوزان و بحور، علم القوافی، علم انشاء الشعر، علم دواوین یعنی علم به اشعار

مدونه، علم الامثال یعنی دانش و معرفت به ضرب المثلهای رایج، علم استیفاء یعنی علم

به قوانینی که ثبت و ضبط مخارج و درآمد بر آن روش انجام می‌گیرد (کار مستوفیان

ثابت) علم التواریخ، علم السیر، علم مقالات اهل العالم، علم الغزوات، علم الوقایع علم

الانساب، علم الاحاجی به تقدیم جاء بر جیم منقوط یعنی آشنایی و معرفت به لغزها و

چیستانها و لطائف «یعنی داستانهای فکاهی که به ظاهر ساده لوحانه هست ولی درواقع

انتقاد و طنز بر اجتماع یا گروهی خاص است از قبیل داستانهای منسوب به ملانصرالدین

و یا قصه‌های فکاهی و طنز عبید زاکانی» (فیض، فهرس العلوم)

اقسام علم ادب :

گفته اند که علم ادب دوازده قسم است که هشت مورد از آن به عنوان اصل می باشد و عبارتند از: علم لغت، علم صرف، علم اشتقاق، علم نحو، علم معانی، علم بیان، علم عروض، علم قافیه.

و چهار مورد آن - که فرع می باشند - عبارتند از علم قرض الشعر، علم انشاء نثر، علم محاضرات و علم الخط (تحریر)، که شاعری این گونه بیان نموده است:

نحو و صرف و عروض بعده لغه	ثم اشتقاق و قرض الشعر انشاء
كذا المعانی بیان، الخطه قافیه	تاریخ، هذا العلم العرب احصاء

(حکیمی، ص ۴۲)

بعضی آن را پانزده فن ذکر کرده اند. لغت و امثال و دوآوین را نیز به آن افزوده اند. البته بعضی آن را هشت علم به حساب آورده اند و بعضی گویند اصول علم ادب عبارت است از: لغت، صرف، اشتقاق، نحو، معانی، بیان، عروض و قافیه، و فروع آن عبارت از: خط، قرض الشعر، محاضرات و تاریخ و فن بدیع را ذیل و تابع معانی بیان نموده اند (فرید وجدی، ج ۱، ص ۱۰۶)

اصول علم ادب :

ابن خلدون می گوید: «اصول و پایه فن ادب چهار تا است:

کتاب ادب الکاتب لابن قتیبه و کتاب الکامل للمبرد، کتاب البیان و التبیین للجاحظ و کتاب النوادر لابی علی القالی البغدادی و ماسوی هذه الاربعه فتبع لها و فروع عنها». (ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۷۴)

می گوید ما از مشایخ خودمان در مجالس تعلیم شنیدیم اصول و ارکان این فن چهار دیوان است: ۱- ادب الکاتب ابن قتیبه ۲- کامل مبرد ۳- البیان و التبیین جاحظ ۴- نوادر

ابو علی بغدادی. به غیر از کتب اشاره شده، دیگر آثار برگرفته از آن‌ها بوده و فروعی از اصول مزبور می‌باشند و کتب ادبای جدید در این باره بسیار است (همایی، ج اول، ص ۸-۲ و دهخدا، ج ۵، ص ۱۵۴۸)

ارکان علم و ادب:

ارکان علم ادب چهار چیز است:

اول: قوای فطری و آن پنج چیز است. ذکاء، خیال، حافظه، حس، ذوق و مراد از این قوی (ذکاء) - به ترتیب ذکر آن‌ها - این است: ۱- استعداد تام برای ادراک علوم و معارف ۲- قوه حفظ صور محسوسات (خیال) ۳- قوه حفظ معانی (حافظه) ۴- قوه تاثیر از مدرکات (حس) ۵- قوه درک لطایف و دقائق (ذوق)

دوم: قوانین و اصول نظم و نشر و حسن تالیف و انواع انشاء و شعر و فنون خطابه.

سوم: مطالعه تصانیف بلغاء و تتبع وافی در جزئیات آن‌ها.

چهارم: کثرت ارتیاض و تدریب در سبک‌های ادبای قدیم و تاسی از فصحاء و بلغاء

در حل و عقد نظم و نثر (همایی، ج ۱، ص ۸-۲ و دهخدا، ج ۵، ص ۱۵۴۸)

ترتیب علوم ادبی:

اگر بخواهیم علوم ادبی را به ترتیب اهمیت از نظر مداخلیت داشتن مسایل آن‌ها در آموختن و فراگیری زبان عربی و ادبیات عربی، به ویژه در عناصر دستوری و بلاغی، تقسیم کنیم، إجمالاً می‌توان آن‌ها را به ۴۰ قسم دسته بندی کرد. (البته با توجه به تاثیر قطعی بعضی از رشته‌ها در برخی دیگر): ۱- لغت، اشتقاق، صرف، نحو، رسم الخط ۲- معانی، بیان و بدیع ۳- انشاء و خطابه ۴- عروض، قافیه، قرض الشعر، تاریخ ادبیات و مطالعه آثار ادیبان بزرگ (حکیمی، ص ۴۷).

(ب) تعریف موضوعات و علوم ادب :

گفتیم که علوم ادب مشتمل بر دوازده علم بود؛ که عبارتند از: لغت، خط، شعر عروض، قافیه، نحو، صرف، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، محاضرات و نثر (فریدو جدی، ج ۱، ص ۱۰۸)

تعریف علم لغت:

«لغت: (ل غ) (۱) (از یونانی لوگوس) - لغت در کلام، به نطق آوازهایی که مردمان برای نمودن اغراض از مخرجهای دهان و حلق بر آرند. اصواتی که هر قوم بدان از اغراض خویش تعبیر کنند (ابن جنی) هر لفظی که برای معنایی نهاده شده است (ابن حاجب) کل لفظ وضع لمعنی. یا عبارت است از: الالفاظ الموضوعه للمعانی. هی ما یعبر بها کل قوم عن اغراضهم. و نیز لغت الفاضلی را گویند که تعلق به قومی خاص دارد» (دهخدا، ج ۴۲، ص ۲۳۲)

در لغت عشق سخن جان ماست ما سخیم این طل ایوان ماست

(نظامی)

لغت در اصطلاح:

«علم باعث عن مدلولات جواهر المفردات و هیئاتها الجزئی التي وضعت لتلك الجواهر معها لتلك المدلولات بالوضع الشخصي عما حصل من ترکیب کل جوهر و هیئاتها من حیث الیوضع و الدلالة علی المعانی الجزئیة و غایتہ الاحتراز عن الخطأ فی فهم المعانی الیوضعیة و الوقوف علی ما فهم من کلمات العرب و منفعة الاحاطة بهذا المعلومات... و التمكن من التفنن فی الکلام و ایضاح المعانی بالبیانات الفصیحة و الاقوال البلیغة» (دهخدا، ج ۴۲، ص ۲۳۳، به نقل از کشف الظنون)

«علم لغت خود شامل چند رشته است از جمله: فقه اللغة، فروق اللغة، فلسفه اللغة، ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)» (حکیمی، پاورقی ص)

خط:

خط: [خ ط ط] (ع مص)

خط در لغت دارای معانی و مفاهیم فراوان می‌باشد از جمله جماع کردن (منتهی الامال) کم و اندک خوردن (تاج العروس) شکافتن، حفر کردن قبر، منع کردن، چروک در جبین، دیدن غدار کودکی، تهدید کردن و تحدید کردن، خط و نشان کشیدن، نوشتن و...

و در اصطلاح: خط عبارت است از به ترتیب قرار گرفتن کلمات بر روی چیزی، پهلوی هم قرار دادن علاماتی که مبین صوتی از اصوات باشد که از آن الفاظ اصوات حاصل می‌آید و آن الفاظ نمایشگر معانی می‌باشد.

بشنو سخن ایزد و بنگر سوی خطش امروز که در حجره مقیمی مجاور

(ناصر خسرو)

جاحظ گوید: الخط لسان الید و سفیر الصغیر و مستودع الاسرار و مستنبط الاخبار و حافظ الاثار (نفایس الفنون)، صاحب کشف الظنون خط را این طور تعریف می‌کند: «الخط هو معرفه کیفیه تصور اللفظ بحروف هجائه الی اسماء الحروف اذا قصد بها المسمی نحو قولک: اکتب (جیم) (عین) (فاء) (لا) فانما تکتب هذه الصوره جعفر لانه سماها خطا و لفظا و لذلك قال الخلیل لما سالهم کیف تنطقون بالجیم من «جعفر» فقالوا: جیم انما نطقتم بالاسم و لم تنطقوا بالمسؤول عنه و الجواب (جه) لانه المسمی...»

خط هنر تثبت ذهنیات است با علائم معهود چشم، احتیاج به حفظ خاطر هه نخستین محرک پیدایش خط درین اقوام عالم بود زیرا انسان اولیه، به جهت حفظ آثار و مواردی که احساسی می‌کرد باید برای نسل‌های بعد از او باقی بماند، ابتدائاً به ترسیم صور آن‌ها پراخت و خط تصویری را به وجود آورد، که طبعاً خط امروز شکل تکامل یافته آن خط، در دوران باستان

می‌باشد. (دهخدا، ج ۲۱، ص ۶۱۹)

شعر:

شعر [ش] (ع) در لغت به معنی علم و دانش، فهم و ادراک، وقوف، دانایی، نظم بین سخن موزون و مقفی می‌باشد.

و در اصطلاح شعر صناعتی است که قادر شوند بدان بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد پس مبادی آن تخیلات باشد (نفایس الفنون)

شعر کلامی است مرتب معنوی موزون خیال انگیز و بقصد و فرقی آن با نظم آن است که موضوع شعر عارضه مضمونی و معنوی کلام است. در حالی که موضوع نظم عارضه ظاهری کلام است. مثل نصاب الصبیان ابونصر فراهی (دهخدا، ج ۳۰، ص ۳۹۸)

البته موضوعی تحت عنوان قرض الشعر و قریض الشعر نیز وجود دارد که بمعنی شناختن خوب و بد آن است و آنچه بمعنی نقد و شناسایی شعر است نغز الشعر است نه قرض الشعر زیرا قرض الشعر درباره چگونگی کلمات و واژه های شعر نه از جهت وزن و قافیه بلکه از جهت زیبایی و نازیبایی آمده در شبر بحث می‌کند. (تاج العروس، ج ۵، ص ۷۵)

عروض:

عروض در لغت به معنی شتر ماده ریاضت نایافته، ناحیه، کرانه یا گوشه، گوسفند یا شتری که از بی علفی خار خورد، غیم، سحاب، جزء اخیر از شعر اول، سالم باشد یا متغیر (منتهی الارب)، اقرب العوارد) می‌باشد.

جرجانی می‌گوید: آخرین جزء از سطر اول بیت، رکن آخر از مصراع اول بیت و خلاصه در غیاث اللغه: جزء اخیر مصراع اول هر بیت را عروض گویند.

و در اصطلاح عروض عبارت است از معرفت اصولی چند که از آنجا احوال بحور و اوزان شعر

را معلوم می‌کنند. عروض میزان کلام منظوم است همچنانکه نحو میزان کلام مستور است و ترازوی شعر است و میزان سخن منظوم است که از اشعار حث کند. (معین)

وجه تسمیه عروض:

دو سبب نامیدن آن را به عروض چنین گفته اند که موزون از غیر موزون بوسیله آن شناخته می‌شود و یا چون آن ناحیه و قسمتی از علوم است یا بسبب آنکه صعب و سخت است و یا باین جهت که شعر را بر آن عرضه می‌دارند و یا آنکه معروف است که خلیل ابن احمد در مکه بدن ملهم شده است و یکی از اسما مکه عروض است این را بنام مکه خواندند تیمنا و مشهور چنان است که علم عروض را اول خلیل بن احمد عروسی (متوفی سال ۱۷۰ هـ ق) از روی علم موسیقی و ایقاع استخراج کرد و آنرا در پنج دایره شامل پانزده بحر تدوین کرد و پس از وی ابوالحسن اخفش (متوفی ۲۱۵ ق) بحری بر آن افزود. (دهخدا، ج ۳۴، ص ۲۱۳-۲۴)

«و شعرای فارسی زبان سه بحر بر آن افزودند و سرانجام شمار بحرها به نوزده رسید.

رجز خفیف و زمل، منسرخ دگر مجتث بسیط و افرو کامل هزج طویل مدید
مشاکل متقار سریع و مقتضب است مضارع و متدارک، قریب و نیز جدید»
(دهخدا، ج ۳۴، ص ۲۱۳-۲۴)

قافیه:

قافیه در لغت:

بمعنی پس گردن، از پی رونده، آتیه علی قافیه ای علی اثره ... و مشتق از قفو می باشد
(متهی الارب اقرب الموارد)

در اصطلاح قافیه عبارت است از مجموع آنچه تکرار یابد در الفاظ مشابه الاواخر یا لفظی متغیر المعانی که در اواخر مصراعها یا بیت ها واقع می شود.
کلمه اخیر از بیت که اعاده آن لازم باشد و یا آخرین حرف متحرک در بیت که پس از آن

ساکنی باشد و یا آخرین حرف ساکن پیروی از حرف متحرکی را نماید و یا حرفی که بنای قصیده بر آن باشد و نزد شعر آخرین کلمه از شعر را گویند. مانند لفظ حومل در این شعر:

قنائیک من ذکری حبیب و منزل بسقط اللوی بین الدخول فحومل

و این قول اخفش است البته اقوال دیگر نیز در این مورد گفته شده است.

(دهخدا، ج ۳۸، ص ۱۰۵)

موضوعات علوم ادبی - نحو:

نحو در لغت معانی متعدد دارد، که مهمترین و معروفترین آنها عبارتند از: قصد و جهت، مثل نحوت نحو المسجد، مقدار: عندی نحو الف دینار. مثل و شبه مثل، سعد نحو سعیدای مثله و شبهه. (اقراب الموارد، المنجد، منتهی الارباب)

نحو را معنی بود بر پنج نوع قصد مثل جانب مقدار نوع

نحو در اصطلاح علماء:

هو علم باصول تعریفها احوال او اخر الکلم (اعرابا و بناء) التي حصلت بترکیب بعضها مع بعض (زمخشری، ص ۶)

النحو هو الفن الذي يعلم الكتابه والتکلم بلغه مادون خطا (بديع يعقوب، ص ۶۷۰۲)

«علم اعراب سخن عربست یعنی آنچه که بدان معرفت احوال کلمات عرب از اعراب و افراد و ترکیب حاصل گردد. یعنی علم بقوانینی که بوسیله آلت عربی از قبیل اعراب و بناء و جزء شناخته شود و نحو علم باصولی است که صحت و فساد کلام شناخته آید.»

(دهخدا، ج ۴۷، ص ۳۷۸)

پیدایش علم نحو:

«نخستین کسی که در این باره تألیف آغاز کرده ابوالاسود دوئلی از قبیله بنی کنانه بود

و گوید او با اشاره علی ابن ابیطالب (ع) بدین منظور همت گماشت. او برای ضبط آنها بقوانین محدود و معینی که استقراء شده بود متوسل گردید. و قواعد مزبور: به خلیل ابن احمد فراهیدی رسید و او به تهذیب این صناعت پرداخت و سیبویه آن را تکمیل کرد. آنگاه ابو علی فارسی و ابوالقاسم زجاج راه سیبویه را در پیش گرفتند. (ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۶۰)

ابوالاسود می گوید خدمت مولا علی «ع» شرفیاب شدم حضرت فرمود: خواستم اصولی در عربیت وضع کنم گفتم: اگر این کار انجام شود این زبان در میان ما پایدار ماند. سه روز بعد از آن، خدمت او مشرف شدم. او صحیفه ای نزد من افکند که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم - الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبا عن المسمى و الفعل ما انبا عن حرکه المسمى و الحرف ما انبا عن معنى ليس باسم و لافعل. و سپس فرمود:

بدان که اشیا بر سه گونه اند: شاهر و مضمهر و چیزی که نه ظاهر باشد و نه مضمهر و فاضل دانشمند در این قسم است که بنام این موارد واقف است. (دهخدا، ج ۲، ص ۳۷۱)

واضع علم النحو:

«ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: از جمله علوم علم نحو می باشد. همه مردم می دانند عمل نحو همان علمی است که ابلاغ و انشاء و املاء کرد: علی ابن ابی طالب بر ابی اسود دثلی و تمام اصول و قواعد آن را برای او بیان کرد از جمله فطالبی که بیان فرمود: «الکلام کله ثلاثه اشیا اسم و فعل و حرف و من جملتها تقسیم الکلمه الی معرفه و نکره و تقسیم ووه الاعراب الی الرفع و النصب و الجر و الجزم ... (تاسیس الشیعه العلوم الاسلامی، ص ۵۴)

موضوعات علوم ادب - صرف

صرف: «در لغت بمعنی تغییر و دگرگونی است و به معنی گذردش روزگار - خرج کردن - حوادث

روزگار. صرف در فقه بمعنی بیعی که ثمن و مضمن آن طلا یا نقره باشد. التصریف فی اللغه التغبیر و فی الاصطلاح تحویل الاصل الواحد الی امثله مختلفه لمعان مقصود.

و در اصطلاح عبارت از معرفت اصولی است که در آن کمیت ابنیه کلمات عرب و کیفیت اوزان و تغییرات لا حقه بدان را بدون اعتبار اعراب و بنا معلوم کنند و مقصود از ابنیه صیغ کلمات عربست.» (دهخدا، ج ۳۲، ص ۱۹۷)

«التصریف فی الصاعه تحویل الاصل الواحد الی المثلثه مختلفه لمعان مقصوده لا تحصل الایها.» (مبادی العربیه، ج ۴)

«الصرف علم یبحث عن تحویل الكلمه الی صور مختلفه بحسب المعنی المقصود. المراد بالصور و یقال لها صیغ الكلمه و ابنيتها ما یتمیر به. الکلمات المشتقه من اصل واحد فان صیغه ضرب غیر صیغه یضرب و اضرب و ضارب و ضراب و مضروب و هلم جرا.» (مبادی العربیه، ج ۴)

موضوعات علوم ادب - اشتقاق

اشتقاق: «در لغت بمعنی گرفتن کلمه از کلمه - شکافتن و گرفتن سخنی از سخنی - بیرون آوردن کلمه از کلمه دیگر بشرط آنکه در معنی و ترکیب با هم مناسب و در صیغه با هم مخالف باشند» (دهخدا، ج ۲، ص ۲۶۳).

اشتقاق در اصطلاح: «عبارت است از رد صیغه مختلفه با اصلی واحد جهت اشتراک ایشان در جمیع حروف، اصول یا اکثر آن و تحقیق مناس در معنای آن است. اشتقاق بر سه قسم است: صغیر - کبیر - اکبر.» (موسوی بهبهانی، ص ۱۰۸)

و در تعریف دیگر آمده است: «اشتقاق دانشی است که در آن از چگونگی بیون آوردن کلمه از کلمه دیگر گفتگو می شود و باید میان کلمه اصلی «مخرج» و کلمه دوم «خارج» اصاله و فرعا باعتبار جوهر آن مناسبتی وجود داشته باشد.

و غرض از آن بدست آوردن ملکه ایست که بدان انتساب بر وجه صواب را می

شناسند و غایت این احتراز از خلل در انتساب است.» (دهخدا، ج ۲، ص ۲۶۳۳)

موضوعات علوم ادب - علم معانی

علم معانی: علم با اصول و قواعدی است که به یاری آنها کیفیت مطابقت کلام با مقتضای حال و مقام شناخته می‌شود.

موضوع علم معانی:

الفاظی است که ترساننده مقصور متکلم باشد و فایده آن آگاهی بر اسرار بلاغت در نظم و نثر است. در این علم از چند مبحث اساسی که هر یک منقسم به اقسام می‌شود، بحث می‌کنند، زیرا کلام یا خبری است و یا انشائی. در صورت اول بحث در اسناد و تحقیق در مستدالیه و متعلقات آن پیش می‌آید - اسناد ممکن است به نحو قصر یا حصر صورت پذیرد و جمله‌های خبری و انشائی که در کنار یکدیگر قرار گیرند، می‌توانند با هم معطوف گردند (وصل) و یا به نحو انفصال از یکدیگر آورده شوند (فصل) و همچنین می‌توان معنی و مقصود را در کتب کثیرین کلمات (ایجاز) و یا در کلمات بسیار (اطناب) و یا در کلماتی که مساوی معنی باشند (مساوات) بیان کرد. (صفا، ص ۱۰ و دهخدا، ج ۴۵، ۶۷۸)

علم معانی: در تعریف علم معانی آمده است که «علم معانی عبارتست از معرفت تتبع خواص تراکیب کلام و آنچه متصل شود بدو از استحسان و غیره تا به واسطه وقوف بر آن از خطایمن باشند در تطبیق کلام بمقتضای حال» (موسوی بهبهانی، ص ۱۲۷)

«هو علم يعرف به احوال اللفظ العزبی التي بها يطابق مقتضى الحال وينحصر في ثمانية ابواب - احوال الاسناد الخبری و احوال المستدالیه و احوال المسند، احوال متعلقات الفعل، القصر، الانشاء الفصل و الوصل و الايجاز و الاطناب و المساواه.» (خطیب قزوینی، تخلص المفتاح)

سعد الدین تفتازانی در شرح مختصر بر مفتاح در تعریف علم معانی می‌گوید: «علم

معانی ملکه ایست که بواسطه آن انسان قادر بر ادراکات جزئی می‌شود یعنی فرد از ادراکات جزئی انسان از محاسنات بدیعیه و رعایت مقتضی حال بواسطه این علم فهمیده می‌شود.» (تفتازانی، ج ۱، ص ۳۴)

«علم معانی علمی است که آوردن یک معنی در تراکیب مختلفه با رعایت مقتضی حال را به ما می‌آموزد زیرا واضع این علم اصول و مقرراتی را وضع کرده است که توجه و ممارست نمودن آن قدرت درک مقتضی حال و ادای سخن متناسب در انسان ایجاد می‌کند.» (تفتازانی، ص ۲۷، به نقل از کتاب مطول سکاکی).

و همچنین گفته شده است که علم معانی

علمی است که شناخته می‌شود به آن احوال لفظ عربی. و غیره به نهجی که به سبب آن مطابق باشد لفظ مقتضای حال را و آنچه نگاه دارد از وقوع خطا در ادای معانی مطلوبه و آنچه باز دارد از دشواری مضمون و بد اسلوبی عبارت و حاصل می‌شود بدان بلاغت کلام و آن منحصر می‌شود بر هشت باب - باب اول در احوال اسناد؛ باب دوم در احوال مستدلیه و حذف آن و عدم حذف آن، باب سوم در احوال مستند و حذف و غیر حذف آن، باب چهارم در احوال متعلقات فعل چنانچه حذف مفعول و تقدم آن بر فعل. و غیر ذلک، باب پنجم در قصر بالفظ استثنا و از قسم حصر است، باب ششم در بیان انشاء، و انواع آن کثیر است از آن جمله: تمنی و ترجی و استفهام و قسم و تعجب امر و نهی و غیره، باب هفتم در بیان وصل و فصل چنانکه عطف بعضی جمله بر بعضی و ترک آن، باب هشتم در ایجاز یعنی آوردن کلام مختصر که حاوی معانی کثیره باشد و به حذف مضاف و غیره در اطناب و مساوات و آن برای ایضاح و تفصیل و اجمال باشد. (دهخدا، ج ۴۵، ص ۶۷۸۱ و ابن ج، ص ۵، ص ۱۱۶۹ - ۷۰)

موضوعات علوم ادب

علم بیان: در میان ملت اسلام دانشی نوین است و آن پس از علم عربی و لغت متداول شده است و از دانشهای مربوطه به زبان است. زیرا آن دانش متعلق به الفاظ و مفهومی

است که الفاظ آن را برساند و بدانها دلالت معانی بر آن مفهوم قصد شود. . .
 به عبارت دیگر اموری که متکلم بدانها قصد افاده به شنونده از سخن خود می کند و
 یا تصور مفرداتی است که مسند الیه واقع می شوند و برخی از آنها به برخی دیگر می
 پیوندند و دلالت کننده بر این معانی مفردات اسما و افعال و حروف است.

دانش بیان مشتمل بر بحث از نوع دلالت است که مخصوص به هیئت ها و احوال در
 مقام های مختلف می باشد ۱- نوعی که در آن از هیئت ها و احوالی بحث می شود که جمیع
 مقتضیات حال را با لفظ مطابق می کند و آن را علم بلاغت می نامند ۲- گونه ای که در آن از
 دلالت بر لازم لفظ و ملزوم آن گفتگو می شود و آن چنانکه گفتیم عبارت از استعاره و کنایه
 است و آن را علم بیان می نامند ۳- نوع دیگر را باین دو گونه ملحق کرده اند که درباره آرایش و
 تحسین سخن گفتگو می کند و آن یکی از انواع آراستن سخن صورت می پذیرد نظیر سجعی
 که کلمه را متمایز می سازد یا تجنیسی که الفاظ را مشابه یکدیگر می سازد یا توریه یا ابهام و یا
 طباق که بوسیله آن تقابل میان اضداد پرداخته می شود. (موسوی بهبهانی، ص ۱۲۷).

و همچنین در مورد این علم گفته شده است «علم بیان عبارت است از معرفت ایراد
 معنی واحد در طرق مختلفه به سبب زیادتى و نقصان در وضوح دلالت بر آن تابواسطه
 وقوف بدان احتراز کنند از خطا در ترکیب کلام جهت افهام.» (دهخدا، ج ۱۱، ص
 ۴۴۶)

علم بیان علمی است که در آن از چگونگی ادا کردن معنی واحد به عبارت مختلفه بحث
 می شود مثلاً در بیان شجاعت که در ذیل آمده است یکبار گفته می شود «زید کالاسدی
 الشجاعه» بار دیگر گفته می شود «زید شجاع» بار سوم «زید اسد» بار دیگر «زید کالاسد» بار
 پنجم «رایت اسدا فی الحمام» بار ششم «زید يحططم الفرسان» بار هفتم «زید یفترس اقرانه»

تردیدی نیست آنکه دلالت این عبارات بر این معنی مختلف است بوضوح و خفاء همچنانکه
 متفاوت است. در نبالغه و مجموع قواعدی که نشان می دهد چگونه می توان از معنی واحدی
 - بالفظ مختلف تعبیر کرد و مباحث آن شامل: حقیقت، مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه است:

(تفتازانی، ج ۲، ص ۲).

خطیب قزوینی در تعریف بیان گوید: «و هو علم يعرف به ایراد المعنى الواحد بطرق مختلف و ضوح الدلالة عليه» (موسوی بهبهانی، ص ۱۲۷). که در توضیح تعریف فوق تفتازانی می‌فرماید: «بیان عبارت از ملکه‌ای است که حاصل می‌شود برای انسان که انسان بکمک آن قادر بر ادراکات جزئی می‌باشد یا نفس اصول و قواعد معلومی اطلاق می‌شود که بواسطه آن می‌توان ایراد معنی واحد بطرق مختلف نمود.» (بهبهانی، ص ۱۲۷)

موضوعات علوم ادب: بدیع

بدیع:

علم بدیع: «عبارت است از معرفت قوانینی که از آنجا فصاحت و تراکیب معلوم کنند، تابدان محترز باشند از خطا در تطبیق کلام بر مقتضای حال در تبیین مراد و تزیین الفاظ به ایراد آنچه قریب الفهم باشد یا غریب النظم و عذب الاستماع و عجیب الابداع» (دهخدا، ص ۷۷۴، زیر کلمه لغت)

بدیع یکی از علوم بلاغی است که در آن از صنایع کلام و زیباییهای الفاظ و آرایش سخن پس از حصول فصاحت و بلاغت در نظم و نثر بحث می‌شود چنانچه مشهور است نخستین کسی که بدین دانش توجه کرد و صنایع بدیعی را از متون استخراج نمود، عبدالله المعتز (متوفی بسال ۲۹۶ هـ ق) بود. مشهورترین صنایع بدیعی عبارت است از: ارسال المثل، استبخدام، استدراک، استشهاد، استطراد، اضراء، التفات، براعت استهلال، تایید، ترصیع، تضمین، تلمیح، تنسیق الصفات، توریه، جناس، حسن تخلص، رد العجز علی الصدر، رد القافیه، رد المطلع، سجع، عکس و تبدیل. گویند بدیع من حیث المجموع بر علوم معانی و بیان و بدیع هم اطلاق می‌گردد. (خطیب قزوینی، تلخیص المفتاح)

علم البديع: «هو علم يعرف به وجوه تحسين الكلام بعد رعايه المطابقة و وضوح الدلالة و هو ضربان لفظي و معنوي».

یعنی: «علم بديع علمی است که به توسط آن تصور معانی و علم اعداد تفصیل کلام حاصل می شود باندازه توان البته بعد از رعایت تطابقت کلام با مقتضی حال» (تفتازانی، ص ۳۲۰۹).

علم البديع: «علم يعرف به وجوه تحسين الكلام بعد رعاية لامطابقة لمقتضى الحال».

نثر

اقسام نثر:

نثر یا سخن غیر موزون بر دو قسم است: مسجع و مرسل.

۱- مسجع: سخنی است که به صورت پاره های مختلف در می آوزند و ملتزم می شوند در هر دو کلمه آن یک قافیه باشد که آن را سجع می نامند. (ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۰۲، به نقل از جزجانی).

و سجع عبارت از توافق دو فاصله نثر بر یک حرف در آخر جمله است.

۲- مرسل: (آزاد است) و آن نوعی است که سخن در آن کاملاً آزاد است و به اجزائی تقسیم نمی شود، بلکه بی مقید کردن آن به قافیه یا قید دیگر، سخن را کاملاً رها می کند. این گونه نثر در خطبه ها و دعاها و هنگام تشویق و تهدید جمهور مردم بکار می رود. اگر در نثر شیوه های مقتضیات شعری بکار رود؛ از قبیل: سجع بسیار و التزام قافیه و مقدم داشتن غزل «نسیب» در آغاز مقاصد چنین نثری اگر نیک در آن بیندیشیم از باب شعر و فن آنست که بجز وزن هیچ تفاوتی میان آن و شعر نیست.

محاضرات

محاضرات:

معلومات و یادداشت شده‌ها و سخنهای موافق حال و حکایات سلف مناسب مقام یعنی علم التواریخ. ابوالخیر در مفتاح السعادة گوید: دانشی است که بسبب آن ملکه‌ای برای انسان حاصل گردد که تواند برای دیگران کلامی ایراد نماید که از هر جهت مناسب حال و مقام را داشته باشد و هدف از این علم تحصیل و بدست آوردن این ملکه است. و فائده آن دوری از خطا در تطبیق کلام منقول از غیر است.

نفایس الفنون آورده است: آنچه را که از حدیث غریب یا شعر عجیب بر کسی خوانند علم محاضرات گویند. (دهخدا، ج ۴۳، ص ۴۹۶)

توضیحات:

۱- ابوزید سعیدبن اوس انصاری (۱۱۹-۲۱۵ هـ) معروف به ابوزید، اهل بصره بود و از استادان بزرگ لغت و ادب عرب و مورد توجه بود. (حکیمی، ص ۳۹)

منابع و مآخذ:

- ابن الاثیر. النهاية فی غریب الحدیث والاثر. قاهره: بی‌نا، ۱۳۱۱ هـ
ابن حنظله عنوی، سهم. الاصمعیات، بی‌جا: چاپ دایرةالمعارف.
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. مقدمة ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
ابن عبد، طرفه. دیوان. بی‌جا: الورد، بی‌تا.
الهاشمی، احمد. جواهرالادب. بیروت: دارا حیات التراث.
حکیمی، محمدرضا. ادبیات و تعهد در اسلام. تهران: مشعل آزادی، ۱۳۳۶.
خطیب قزوینی، محمدبن عبدالرحمن. تلخیص المفتاح. قم: مصطفوی، بی‌تا.
دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
زیدان، جرجی. تاریخ آداب اللغة العربیه. بیروت: دار مکتبه الحیاة، ۱۹۹۲ م.

- شروتوتی، رشد. مبادئ العربية. قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۸.
- ضیف، شوقی. تاریخ ادب عربی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- عمید، فرهنگ عمید. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- فروغ، عمر. تاریخ الادب العربی. ترجمه ذکاوته. تهران: بی نا، ج ۲.
- فروغی، محمد علی. تاریخ ادبیات.
- فرید وجدی. دایرة المعارف. بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- قصیر، یوحنا. اخوان الصفا یا روشنفکران شیعه منذهب. ترجمه و توضیح محمدصادق سجادی. تهران: فلسفه، ۱۳۶۱.
- کارلونا لینیو. تاریخ الادب العربیة فی الجاهلیة حتی عصر بنی امیه. بی جا، چاپ دایرة المعارف.
- مدرس موسوی بهبهانی، سید علی. کلیات معارف اسلامی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
- معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- همایی، جلال‌الدین. تاریخ ادبیات ایران. تهران: فروغی، ۱۳۶۰.